

تأملی بر تنجس آب قلیل به صرف ملاقات با نجس

احمد مرادخانی*، مجتبی رحیمی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۰۴)

چکیده

یکی از نکات کلیدی در فهم روایات، توجه به قرائن است و یکی از این قرائن مهم، ارتکازاتی است که در مورد موضوع طرح شده در روایت وجود دارد. بدیهی است عدم توجه به قرائن، مخصوصاً ارتکازات، باعث بدفهمی در تفسیر روایات شده و نتیجه غلطی به دست خواهد داد. از این رهگذر باید گفت در مورد چگونگی آلوده شدن آب قلیل و نحوه تطهیر آن در میان عقلا، ارتکازات بسیار روشنی وجود دارد. از طرفی هم روایات این باب اختلافی است. به نظر نگارنده، عدم توجه به این ارتکازات، موجب شده تا بسیاری از فقهای ما نظر به «نجاست آب قلیل به صرف برخورد با نجاست» داده اند حتی اگر اوصاف آن تغییر نکرده باشد. پژوهش پیش رو با تبیین دقیق از ارتکازات موجود در مورد آب قلیل به تفسیر روایات پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیده است که آب قلیل به صرف ملاقات با نجاست، نجس نمی شود و نجاست آن منوط به تغییر اوصافش می باشد. و نیز اقدام به حل اختلاف بدوی بین روایات این باب کرده است.

کلیدواژگان

ارتکاز، آب قلیل، آب کر، تنجس، عسر و حرج.

* استادیار گروه فقه و حقوق، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

** نویسنده مسئول: طلبه درس خارج، مطالعات فقهی فلسفی، قم، ایران

رایانامه: mojtaba6415@gmail.com

طرح مسأله

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در حل معضلات و مشکلات علمی باید مورد توجه قرار بگیرد، سنخ‌شناسی موضوع مورد بحث است. در این صورت است که می‌توان مسائل را به سریع‌ترین و متقن‌ترین صورت حل کرد. و بدیهی است بی‌توجهی به این مهم موجب تطویل مسائل شده و در بسیاری از مواقع منجر به نتیجه‌گیری غلط از آن خواهد شد. و نه تنها مشکلی از مردم را حل نمی‌کند بلکه بر مشکلات آن‌ها نیز می‌افزاید. یکی از این موارد بحث تنجس آب قلیل است. در حالی که مردم ارتکازات روشنی از آن دارند، در کتب فقهی ما کاملاً منقطع از ارتکازات به تفسیر روایات مربوط به آن پرداخته شده است و با آن معامله امور تعبدی مانند فروعات نماز شده است. لذا ما بر آن شدیم با رعایت مهم‌ترین اصل حل مسأله یعنی سنخ‌شناسی موضوع و انتخاب روشی کاملاً هم‌سنخ با موضوع بحث، تنجس آب قلیل به صرف ملاقات را بررسی نماییم. و از آن جایی که در پژوهش پیش رو از ارتکاز استفاده زیادی می‌بریم لازم است مقداری هر چند کوتاه در مورد آن سخن بگوییم:

ارتکاز

مقصود از ارتکاز هر نوع تلقی و فهمی است که طرفین گفتگو، پیش از آغاز سخن، نسبت به مسائل مرتبط با آن دارند. ارتکاز از آن جهت بسیار مهم و حیاتی است که هر انسانی پیش از این که وارد جریان گفتگو شود، دارای تجربه و فهمی از اشیاء، رفتارها و حقایق اطراف خودش است. این تجربه و فهم ممکن است، صحیح یا غلط باشد. ولی مهم این است که او این فهم و ارتکاز ذهنی را دارد و گوینده ناچار با مخاطبی با این ذهنیت سخن می‌گوید. پس نمی‌تواند از ارتکازات او غفلت کند. بنابر این ارتکاز اولیه مخاطبان، مانند سنگ خامی است که سنگ تراش تمام ضربه‌های خود را بر آن وارد کرده و تغییراتی را در آن ایجاد می‌کند تا به شکل مطلوبش درآورد. از این رو، هر جا که ضربه و تراشی از سوی او وارد شود، تغییری در شکل اولیه سنگ ایجاد می‌کند و آن جا که ضربه‌ای نزده باشد به همان حالت اولیه خودش باقی است. به همین علت ما زمانی می‌توانیم به تصور روشنی از آیات و روایات برسیم که ارتکازات جامعه مخاطب را به خوبی

دریابیم. زیرا هر آیه و روایتی، ضربه ای است که از سوی مربی بر ذهن و روان مخاطب وارد می شود و آن را تصحیح کرده و به ذهنیت و شخصیت مطلوب نزدیک تر می سازد. نتیجه کلیدی و مهمی که از این بحث می گیریم این است که، ارتکازات اولیه مخاطبان نسبت به هر چیزی، اصل اولیه در آن را رقم می زند. یعنی اگر شارع در آن تصرف کرده باشد پذیرفته است و گرنه ارتکاز آن ها، توسط شارع تقریر شده و برای ما نیز حجت است. نکته مهمی که باید در مورد ارتکاز به آن توجه کرد این است که شدت و ضعف بیانات شارع مرتبط با شدت و ضعف ارتکاز است. اگر مردم در مورد یک چیز ارتکازی شدید داشتند و شارع با آن مخالف بود بر شارع حکیم لازم است شفاف و مکرر موضع خود را بیان کند تا ارتکازات مخاطبین خویش را بشکند و گرنه مردم بر خورد شارع را حمل بر تقریر تلقی خود خواهند کرد. ناگفته پیداست که ما ارتکاز را به خودی خود حجت نمی دانیم بلکه حجیت آن را با تقریر شارع ثابت می کنیم.

نکته

بدیهی است که در ارائه یک نظریه علمی لازم است علاوه بر اثبات مدعای خویش، مواضع طرف مقابل را نیز بعد از تبیین پاسخ گفت. مقاله پیش رو تنها در صدد بیان ادله عدم تنجس است و تبیین و پاسخگویی به ادله نجاست آن در شماره دیگری ارائه خواهد شد.

ادله عدم تنجس آب قلیل به صرف ملاقات

ارتکاز و بنای عقلا

یکی از مسائلی که همه ما در زندگی خویش آن را تجربه کرده ایم این است که انسان ها در برخورد با آلودگی ها به این گونه عمل می کنند که تا وقتی آلودگی به ظهور نرسیده باشد آن را آسیب زا نمی دانند و در عمل نیز، خود را ملزم به اجتناب از آن نمی بینند. آن ها وقتی اقدام به شستن لباس هایشان می کنند که چرک و کثیفی در آن نمایان باشد و اگر کسی غیر از این را انجام دهد یعنی مثلاً بدون این که آثار آلودگی روی آن باشد اقدام به شستن آن کند و یا این که بعد از ظهور آلودگی آن را تمیز نکند، او را مذمت می نمایند. اگر به زندگی خود رجوع کنید مثال های

فراوانی از این قبیل خواهید یافت. حتما بارها برای شما نیز پیش آمده که مقداری خاک در آب مصرفیتان ریخته اما به آن توجهی نکرده و از آن استفاده کرده اید. انسان‌ها تا وقتی که علائم فاسد شدن را در غذای خود نبینند از آن اجتناب نمی‌کنند اما وقتی علائم روشنی از فساد غذا برایشان کشف شد دیگر از آن استفاده نمی‌کنند. و به صورت کلی می‌توان گفت عقلا زمانی اجتناب را لازم می‌دانند که آلودگی و آثار آن ظهور روشنی داشته باشند. رنگ و بوی آلودگی در آب مشخص شود، مواد غذایی، آثار آلودگی و فساد را در ظاهر خود نمایان کنند و... به همین جهت است که ما خود را مأمور به شستن و تمیز کردن تمامی آلودگی‌ها نمی‌دانیم، دست‌های ما همیشه در معرض تماس با اشیاء اطرافمان هستند و این اشیاء نیز طبیعتاً به انواع میکروبها و... آلوده می‌باشند، اما تنها زمانی خود را ملزم به شستن آنها می‌دانیم که آلودگی آن روشن شود، چرا که اساساً غیر از این عملاً امکانپذیر نبوده و در پرهیز از همه آلودگی‌ها (و لو آن‌هایی که ظاهر نشده‌اند) اختلال در روند زندگی ایجاد می‌شود. اختلالی که حتماً شارع حکیم راضی به آن نیست. همانگونه که گفته شد و روشن است آب که خود یکی از پاکترین مایعات بوده و نقشی حیاتی در زندگی ما دارد از این قاعده مستثنی نیست، عقلاً این مایع را بنابر طبیعت اولیه اش پاک و طاهر و پاک‌کننده می‌دانند و تنها زمانی استفاده از آن را ممنوع می‌شمرند که از طبیعت اولیه خود خارج و آثار آلودگی در آن پیدا شده باشد. بعضی از روایات وارد شده نیز دقیقاً همین روند عقلایی را تأیید می‌کنند:

جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ الْمُحَقِّقُ فِي الْمُعْتَبَرِ قَالَ: قَالَ ع خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا عَيَّرَ لُونَهُ
أَوْ طَعَمَهُ أَوْ رِيحَهُ. (شیخ حر عاملی ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۱۳۵)

این روایت بیان عام و کلی داشته و در مقام بیان شأن و جایگاه آب است. به این صورت که خلقت آب همراه با پاکی و طهارت بوده و چیزی قادر به آلوده کردن آن نیست مگر با تغییر اوصاف آن. مدلول این روایت مقدار خاصی از آب نیست و بلکه بیانی شأنی و کلی دارد و اینگونه بیانات در مورد ذات و حقیقت یک چیز به کار می‌رود نه درباره مصادیق آن و لذا نمی‌توان چنین ادعا کرد که مقصود از روایت مذکور آب کر می‌باشد. شیوه بیان روایت این مسأله را بر نمی‌تابد، مخصوصاً که آب کر در روزگاران قدیم بسیار کم بوده و اغلب استفاده‌های مردم از آبهای قلیل

تأمین می شده است و لذا حمل چنین مسأله ای بر موارد نادر معقول نیست. این بیان مشابهات دیگری نیز در روایات دارد، همانند روایات زیر که آب را طاهر و پاک دانسته که نجس و آلوده نمی شود مگر با تغییر صفاتش:

ابْنُ أَبِي جُمُهَورٍ الْأَحْسَائِيُّ فِي دُرَرِ اللَّائِلِي الْعِمَادِيَّةِ، رُوِيَ مُتَوَاتِرًا عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ الْمَاءَ طَاهِرٌ لَا يُنَجِّسُهُ إِلَّا مَا غَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعْمَهُ أَوْ رَائِحَتَهُ. (نوری ۱۴۰۸ق، ج ۱ ص: ۱۸۵)

وَ عَنْهُ ص أَنَّهُ قَالَ: لَيْسَ يُنَجِّسُ الْمَاءَ شَيْءٌ. (ابن حیون ۱۳۸۵ق، ج ۱؛ ص ۱۱۱)

البته نسبت به این روایات نقض و ابرامهایی توسط فقها شکل گرفته که در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نکته ی اساسی که باید بدان توجه کنیم ارتکاز شدیدی است که در اینباره وجود دارد. بر این مبنا که عقلا در زندگی خود آب را به صرف برخورد مقداری آلودگی کنار نمی گذارند و این یکی از وجدانیات و مسائل روشنی است که در زندگی خود بارها تجربه کرده اند. لذا همانگونه که گذشت اگر شارع مخالف این ارتکاز شدید باشد بر او لازم است با بیانات کامل و شفاف و مکرر، موضع خود را بیان کند. نحوه برخورد شارع با این ارتکاز در ضمن ادله نقلی بررسی خواهد شد. در آنجا خواهید دید که روایات زیادی موافق با همین بنای عقلا وجود دارد و روایاتی که ظاهرا دلالت بر نجاست آب قلیل می کنند، از قدرت کافی برای کنار گذاشتن این بنا و روایات موافق با بنای عقلایی را ندارند.

عسر و حرج در زندگی

به حکم عقل و تصریح آیات و روایات و همچنین بنا به اتفاق تمامی فقها، عسر و حرج در دین وجود ندارد و چنین احکامی اساسا در دین وضع نشده است:

مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (حج ۷۸)

بالاخر از این حتی در دین مدارا نیز شده است. یعنی نه تنها خداوند به بیشتر از وسع فرمان نداده بلکه به پائین تر از آن دستور داده است. به این مطلب در روایات بسیاری اشاره رفته است:

وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَمَرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ يَسْعُونَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعُونَ لَهُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ. (کلینی ۱۴۰۷ق، ج ۱ ص: ۱۶۴)

در روایات زیر نیز پیامبر اکرم ص می فرمایند خداوند متعال من را به دین سهل و آسان مبعوث کرده است:

لَمْ يُرْسَلْنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالزُّهْبَانِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ (کلینی ۱۴۰۷ ق، ج ۵ ص: ۴۹۴)

سیره شارع در اجرای دین همراه با تسامح و مدارا بوده است، این مسأله در ابواب فقهی و در جای جای دین به چشم می خورد و همانگونه که توضیح داده شد شارع نیز خود را اینگونه به ما معرفی کرده است، به فرض مثال در روایت زیر، رسول اکرم ص می فرماید که اگر بر اتم سخت نبود آنها را همراه با هر نماز دستور به مسواک زدن می کردم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: رَكْعَتَانِ بِالسِّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سِوَاكِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ. (کلینی ۱۴۰۷ ق، ج ۳ ص: ۲۲)

حال با توجه به این سیره شارع که تمامی احکام وی حتی کمتر از حد عسر و حرج تعریف شده اند آیا حکم نجاست آب قلیل با این رویه سازگار است یا خیر؟

به عقیده ما التزام به حکم نجاست آب قلیل باعث بروز عسر و حرج شدید در زندگی خواهد شد، عسر و حرجی که بیش از زمان کنونی در صدر اسلام به وجود می آمده است، اساسی ترین عنصری که در این مسأله ایفای نقش می کند توجه کامل به وضعیت و شرایط مردمان صدر اسلام و لوازم این حکم است. شرایط جغرافیایی، فرهنگی، تاریخی و... که قرار است حکم متناسب با آن شرایط عملاً به مرحله اجرا در آید. بنابراین برای فهم و تحلیل بهتر و عمیق تر مسأله باید خود را فارغ از شرایط کنونی و محل زندگی خود در نظر گرفته و به شرایط صدور حکم هجرت کنیم، آن وضعیت را به گونه ای تصویر کنیم که گویا خودمان در آن مکان زندگی کرده و تمام لوازم و ابعاد مختلف زندگی و دغدغه های آن دوران را در ارتباط با مسأله تحلیل کنیم. بنابراین با تصویر سازی روشن از شرایط نزول حکم به لوازم آن خواهیم پرداخت.

شرایط مردمان عصر نزول حکم

کمبود بسیار آب و عدم دسترسی به کر

دین اسلام در عربستان نازل شد، عربستانی که به بی آبی و گرمی هوا مشهور است، مکانی که

عموم مردم آن از کمبود آب رنج می برده اند و همانگونه که قرآن نیز بیان داشته، مکانی بدون زراعت و آبادی بوده است:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ... (إبراهيم: ۳۷)

اصطخری نقل می کند که در تمام عربستان آب جاری وجود نداشت مگر بسیار نادر: و ليس بمكة ماء جار، إلا شيء بلغني بعد خروجي عنها أنه أجرى إليها، من عين كان عمل فيها بعض الولاة، فاستتم في أيام المقتدر أمير المؤمنين، و مياه من السماء و ليست لهم آبار تشرب، و أطيبها بئر زمزم، و لا يمكن الإدمان على شربه، و ليس بجميع مكة- فيما علمته- شجر مثمر إلا شجر البادية... (اصطخری ۲۰۰۴م، ص ۱۷)

ایشان در ادامه نقل می کند که آبهای آنها از باران بوده و چاه های آنها غیر قابل شرب بوده مگر اندکی:

و مياه من السماء و ليست لهم آبار تشرب، و أطيبها بئر زمزم، و لا يمكن الإدمان على شربه... همچنین ازرقی گزارش می دهد که آب در مکه بسیار کمیاب بوده است و در این فضا نیز آبهای فضای حرم غیر قابل شرب بوده و مردم آب شربشان را از چاه هایی خارج از حرم میاوردند و برای حجاج نیز از همان چاه ها توسط شتران آب را حمل کرده و در حوض هایی که از پوست ساخته بودند می ریختند. (الازرقی ۱۴۱۶قمری، ج ۱ ص ۱۱۲)

وضعیت بهداشتی نامطلوب و کثرت ابتلا با نجاسات

وضعیت بهداشتی کنونی که همه ما از کودکی آن را تجربه کرده و با آن بزرگ شده ایم بسیار متفاوت با زندگی اعراب آن زمان بوده و لذا همانگونه که توضیح داده شد باید خود را از شرایط کنونی به کلی جدا کرده و زندگی آن زمان را به خوبی تصور کنیم، هرچند که ممکن است مقداری برای ما به خاطر تجربه ای که داشته ایم استبعاد داشته باشد. از حضرت امیرع نقل شده که خداوند، پیامبر ص را در میان شما عرب ها مبعوث کرد در حالی که از آبهای گندیده می خوردید و... که این حاکی از شرایط بسیار بد آن دوره و کمبود شدید آب سالم و بهداشتی بوده است:

إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] بَعَثَ مُحَمَّدًا ص... أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ... تَشْرَبُونَ الْكَدِيرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجُشِبَ. (شريف الرضى ۱۴۱۴ق، ص: ۶۸)

از روایات اینگونه بر می آید که آب مصرفی در طرق و منازل، از برکه ها و آبراه ها بوده است. این آبها نیز معمولاً به انواع آلودگی ها و نجاسات دچار بوده اند، به عنوان نمونه در روایات زیر همگی از برکه های آب سوال شده که سگان از آنها می نوشیده اند و محل عبور آنها بوده، در آنها جنب غسل می کرده و گاهی در آنها بول می شده و...

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْحِيَاضِ الَّتِي مَا بَيْنَ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ تَرُدُّهَا السِّبَاغُ وَ تَلْعُ فِيهَا الْكِلَابُ وَ تَشْرَبُ مِنْهَا الْحُمَيْرُ وَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا الْجُنُبُ وَ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ فَقَالَ وَ كَمْ قَدَرُ الْمَاءِ قُلْتُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ وَ إِلَى الرَّكْبَةِ فَقَالَ تَوَضَّأَمِنْهُ. (طوسی ۱۴۰۷ق، ج ۱؛ ص ۴۱۷)

وَ سُئِلَ صَ عَنِ الْعَدِيرِ تَبُولُ فِيهِ الدَّوَابُّ وَ تَرُوثُ وَ يَغْتَسِلُ فِيهِ الْجُنُبُ فَقَالَ لَا بَأْسَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَزَلَ بِأَصْحَابِهِ فِي سَفَرٍ لَهُمْ عَلَى عَدِيرٍ وَ كَانَتْ دَوَابُّهُمْ تَبُولُ فِيهِ وَ تَرُوثُ وَ يَغْتَسِلُونَ فِيهِ وَ يَتَوَضَّأُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُونَ. (ابن حيون ۱۳۸۵ق، ج ۱؛ ص ۱۱۲)

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّا نُسَافِرُ فَرُبَّمَا نَلِينَا بِالْعَدِيرِ مِنَ الْمَطَرِ يَكُونُ إِلَى جَانِبِ الْقَرْيَةِ فَيَكُونُ فِيهِ الْعَدِيرَةُ وَ يَبُولُ فِيهِ الصَّبِيُّ وَ تَبُولُ فِيهِ الدَّابَّةُ وَ تَرُوثُ فَقَالَ إِنَّ عَرَضَ فِي قَلْبِكَ مِنْهُ شَيْءٌ فَقُلْ هَكَذَا يَعْنِي افْجِ الْمَاءَ بِيَدِكَ ثُمَّ تَوَضَّأْ فَإِنَّ السَّيِّئَ لَيْسَ بِمُضَيِّقٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي السَّيِّئِ مِنَ حَرْجٍ.. (طوسی ۱۴۰۷ق، ج ۱؛ ص ۴۱۷)

البته تعداد این قبیل روایات زیاد است و در این جا تنها به عنوان نمونه این سه روایت ذکر شد.

مشکلات بهداشتی آن ها در این جا ختم نمی شد. در روایات متعددی از دستشویی ها و مواضعی برای تخلی سوال شده که در پشت بام خانه ها ساخته می شده است:

مَا رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ مُوسَى عَ عَنِ الْبَيْتِ يُبَالُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ يَغْتَسِلُ فِيهِ مِنَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ يُصِيبُهُ الْمَاءُ أَوْ يُؤْخَذُ مِنْ مَائِهِ فَيَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَقَالَ إِذَا جَرَى فَلَا بَأْسَ بِهِ. (عریضی ۱۴۰۹ق، ص ۲۰۴)

ما بر این باوریم که اگر آب قلیل (که استفاده غالب آن زمان بوده) به صرف ملاقات نجس می بود، عسر و حرج شدیدی بر زندگی مردم حاکم می شد. در نظر بگیرید که آب جاری در اکثر

فضاها تقریباً وجود ندارد، تعداد چاه‌ها بسیار محدود است، بسیاری از مردم باید از اندک چاه‌های موجود در اطرافشان آب کشیده و به واسطه مشک و... به خانه‌شان حمل کنند و در ظرفی مثل "حُب"، "جَزَه" و... نگهداری و از آن مصرف نمایند، مردمانی که ده‌ها برابر عصر کنونی در معرض نجاسات و آلودگی‌ها بوده‌اند و در بدترین شرائط آب و هوایی زندگی می‌کردند که یکی از دغدغه‌های اصلی آنها وجود این مایع حیات و این مطهر و پاک‌کننده بوده است. تصور کنید شخصی هنگام تطهیر از خون و یا نجاست متوجه مقداری از آن نشود و در این صورت بدن و لباس وی، زمینی که از آن عبور کرده، در و دیوار و فرش و وسائلی که با آنها تماس داشته است همگی نجس شده و نیاز به تطهیر در شرائطی دارند که آب بسیار بسیار کمیاب بوده و برای آوردن مشک و یا ظرف آبی می‌بایست مسافت قابل توجهی را طی کنند. اینگونه موارد در زندگی مردم بسیار شایع است، همانند زنجایی که روزانه چند نوبت نوزاد خود را شستشو داده و از آلودگی‌ها و نجاسات تطهیر می‌کنند، در زندگی قدیم که استفاده از کهنه مرسوم بوده کافی بود مقداری از نجاست بعد از شستشو در کهنه و یا بدن نوزاد باقی بماند که این امر بسیار مورد ابتلا بوده و اتفاق می‌افتد، زندگی در شرائطی که اکثر مردم کارهای فیزیکی بسیاری همچون کشاورزی و دامداری و جمع‌آوری هیزم و خارکنی و... انجام می‌دادند بدون وجود داشتن ابزارهای پیشرفته امروزی و اقتضای جراحی‌های بدنی و آلوده شدن به خون در این فضا بیشتر است همانگونه که این مسأله را می‌توان در روستاها و فضاهای سنتی تر مشاهده کرد، در این فضا کافی است که دست و پا و یا صورت شخص جراحی‌های کوچکی ببیند و شخص متوجه این مسأله در زمان شستشوی طبیعی با آب قلیل و یا وضو نشود، طبیعتاً این رطوبت به هر جا رسیده آن جا را نیز نجس می‌کند. در این صورت می‌بایست تمامی محللهایی که تماس داشته را با همان آب قلیلی که داشته‌اند تطهیر می‌کرده‌اند! آبی که بنا به فتوای مشهور، غسل آن نیز نجس بوده و به هر جا که اصابت کند آنجا نیز نجس می‌شود! چگونه می‌توان تصور کرد کار هر روزه‌ی شخص این باشد که با ظرف آب قلیلی، بدن و لباس و دیگر چیزهای نجس را پاک کند، آن هم در بدوی‌ترین مکانها که برای شستشو ساخته نشده‌اند و با این حال هیچ ترشحاتی نبوده و اصابتی با آن نداشته باشند! عدم

پایبندی کودکان به طهارت و نجاست در تخلی و در طهارت از زخم و خون و... نیز به همه این مشکلات می‌افزاید.

جنگها و خونریزیهای بسیار

یکی از مسائل بسیار مورد ابتلای دوران صدر اسلام، جنگهایی بوده که دائما در حال شکل‌گیری بوده است، پیامبر اکرم ص در دوران کوتاه حکومتش نزدیک به ۸۰ جنگ داشته است که برخی نیز این تعداد را بیشتر دانسته‌اند، این جنگها در دوران بعدی نیز وجود داشته، در دوران خلفا فتوحات بسیاری شکل گرفت، و یا حضرت امیر ع که در طول حکومتشان دائما در حال جنگ بوده‌اند، در این میان جنگ صفین به تنهایی نزدیک به ۱۸ ماه طول کشید!

برای مردمانی که در فواصل کوتاه در حال جنگ بوده‌اند، وجود زخم‌های شدید و خونریزی امری عادی بوده است، زخمها و خونریزیهایی که در حین جنگ و تا مدتها پس از آن همراهشان بوده و لباسها و محل سرایت آن نیاز به تطهیر داشته است، آبهای مورد استفاده در معرض برخورد با خون بوده و...، مخصوصا در شرایطی که برای تأمین معاش خود نیاز به کارهای فیزیکی و سنگین آن دوران داشتند که امکان خونریزی این زخمها بیشتر بوده است.

در جنگ احد که پیامبر اکرم ص صدمه دیدند و صورت مبارکشان زخم شدیدی برداشتند، صورت و بدن خود را تنها با یک سپر آب تطهیر کردند، آیا با حکم به نجاست آب قلیل عملا می‌توان چنین کاری را انجام داد؟! طبیعتا این آب در هنگام تطهیر به لباس و بدن ایشان ترشح می‌کند و در آن فضا که بدن انسان بسیار عرق می‌کند و با وسایل بسیاری نیز در ارتباط است همه جا را نجس می‌کند و...، آیا می‌توان در کلیت ماجرا و نسبت به جنگهای بسیار و آسیب‌ها و خونریزی‌هایی که سربازان اسلام داشته‌اند این مسأله را جاری دانست؟ توجیه این موارد تنها در فضای ذهنی و تجربیدی امکان‌پذیر است و در زندگی واقعی عملا نمی‌توان مطابق آن عمل کرد و به آن ملتزم بود.

کثرت ابتلا به موجودات نجس العین و کفار

در عصر ما و در زندگی شهری، استفاده از سگ و سروکار داشتن با آن امری کاملا بی‌معنا شده

است، اما اگر به شرائط آن دوران سیر کنیم در می یابیم که این موجود در زندگی آنها نقش پررنگی داشته است، از آن برای نگهداری در خانه، نگهداری از مزارع و گله های حیوان و شکار و... استفاده می کرده اند و از همین رو در روایات ما سوالات بسیاری از خرید و فروش و دیگر حالات مرتبط با آن، شده است، حال چگونه می توان پذیرفت موجود نجس العینی در خانه باشد و طبیعتاً آب می خورد و از جاهای مرطوب عبور می کند و در خانه آنها رفت و آمد دارد اما محل زندگی آنها نجس نمی شود و به راحتی می توانند زندگی کنند، همانگونه که گفته شد در مواقعی که بارندگی می شود از آنها عبور می کنند و اگر قرار باشد آب این گودالها و گلهها نجس باشند و کفش و لباس عابرین نجس شود، تمامی زندگی آنها، اعم از بدن و لباسها و محل عبور و مرور، کف خانه و... نجس می شده است، کما اینکه این مسأله در برخی روستاها نیز هم اکنون دغدغه افراد متدین بوده که بسیاری از آنها توجیهات و مسامحات شدیدی به خرج می دهند که به هیچ وجه با فتوای مشهور سازگار نیست و عده ای هم که به احکام و فتاوا مقید هستند در عسر و حرج و وسواس بزرگی می افتند.

اوج مسأله زمانی است که به علاوه مسائل مذکور، کفار و اهل ذمه را نیز نجس بدانیم، چنین افرادی که بسیار با مسلمین حشر و نشر داشتند، در بازار با مسلمین تعامل می کردند و در مواردی خود فروشنده بودند، در حمام که طبیعتاً با بدن خیس با همه جا برخورد می کرد و تمام کف حمام و دیگر جاهایی که تماس داشتند را نجس می کردند! آیا می توانید زندگی خود را اینگونه تصور کنید که دائماً باید از این حمامها استفاده کنید؟ آیا احتراز از نجاست و مقید بودن در این فضا امکان پذیر است؟!

فیض کاشانی بعد از این که التزام به نجاست آب قلیل به صرف ملاقات را موجب عسر و حرج دانسته به مطلب بسیار جالبی توجه داده اند. ایشان نوشته اند با وجود مشکلات فراوانی که این حکم (تنجس آب قلیل به صرف ملاقات) می توانسته برای مردم داشته باشد، حتی یکبار هم در روایات از پیامبر ص و ائمه ع شکایت نشده و یا مطلبی مبنی بر اینکه این حکم بر آنها دشوار است وجود ندارد، در حالی که این مسأله بسیار مورد ابتلای آنها بوده و روزمره با آن سروکار

داشته اند و لوازم آن حرج آفرین بوده است. (کاشانی ۱۴۰۶ ه ق، ج ۶، ص: ۱۹) اما گویا مرحوم صاحب جواهر این کلام مرحوم فیض را نپذیرفته و در نقد سخن ایشان چنین می فرماید:

و أما [الوجه] الثالث: فجميع ما فيه من الترويجات التي لا يرتكبهها متحرّج في دين الله، و أين إثارة الوسواس و العسر و الحرج و الناس مستقيمة على ذلك في سائر هذه الأزمنة؟ (نجفی ۱۴۰۴ ه ق، ج ۱، ص: ۱۳۰)

اما توجه به مسائلی که گفته شد نمی توان نظر ایشان را صائب دانست و پذیرفت که عسر و حرجی در زندگی انسان پیش نمی آید.

البته به نظر ما عسر و حرجی که از آن سخن گفتیم تنها منحصر به صدر اسلام نیست، بلکه در زمان ما نیز علی رغم پیشرفت های زندگی مادی و لوله کشی خانه ها و... حکم به تنجس آب قلیل به صرف ملاقات، موجب عسر و حرج است. اما از آن جایی که اثبات عسر و حرج در صدر اسلام برای ما کفایت می کند (چرا که روایات ناظر به شرایط مخاطبان خویش صادر شده اند) به لوازم حکم به تنجس آب قلیل در زمان حاضر نمی پردازیم.

ادله نقلی عدم تنجس

در بین روایاتی که در مورد آب قلیل در کتب روایی ما وارد شده اند، روایات زیادی هست که به صراحت دلالت بر عدم تنجس آب قلیل به صرف ملاقات با نجس می کنند. روایاتی که موافق ارتکاز و بنای عقلا بوده و دارای بیانی بسیار شفاف و غیر قابل توجیه هستند. به صورتی که خواننده، آن ها را کاملاً منطبق بر وجدانیت خود می یابد. در برخی از آن ها بیاناتی می بیند که باور به نجاست آب قلیل، به صرف برخورد با نجاست و بدون تغیر، برایش بسیار بعید می نماید. نکته مهمی که در مورد این روایات باید بدان توجه کرد این است که همانطور که در ادامه می آید ۱۴ روایت در این معنا که «آب قلیل به صرف ملاقات با نجاست نجس نمی شود» مشترکند، ولو این که در ضمن وقایع مختلف باشند. یعنی همه آن ها دلالت بر عدم تنجس آب قلیل می کنند. از این جهت این معنا در ضمن ۱۴ روایت به استفاضه رسیده است. لذا احتیاج و حتی سزاوار نیست که در مورد این روایات به بررسی و نقض و ابرام های سندی پرداخت. بلکه بحثی هم اگر در اطراف آن ها باید طرح شود، مباحث دلالی و حل تعارض بدوی آن ها با روایات دال بر نجاست

آب قلیل، می باشد نه بحث های سندی. این جواب، جواب تمام اشکالات سندی است که در مورد این روایات مطرح می کنند. با این حال در ضمن هر کدام از روایات نیز به اندازه مقتضی بحث خواهیم کرد. هرچند همانطور که در ادامه می آید، بسیاری از روایاتی که ما بدان استناد می کنیم از حیث سندی نیز صحیح و در حد مطلوبی هستند.

روایات استنجاء

در این باب چهار روایت در مجامع روایی ما وارد شده است که تنها به عنوان نمونه به یکی از آن ها که بیانی قاعده ای دارد می پردازیم. سه روایت دیگر را می توانید در کتب مربوطه مشاهده نمایید. (طوسی ۱۴۰۷ ق، ج ۱؛ ص ۸۶ و ۸۷ و نیز کلینی ۱۴۰۷ ق، ج ۳؛ ص ۱۳)

عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَشْرِقِ عَنِ الْعَنْزَا [الْعِيَّارِ] عَنِ الْأَحْوَلِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَارْتَجَّحْتُ عَلَيَّ الْمَسَائِلَ فَقَالَ لِي سَلْ مَا بَدَأَ لَكَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَسْتَنْجِي فَيَقْعُ تَوْبُهُ فِي الْمَاءِ الَّذِي يَسْتَنْجِي بِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ فَسَكَتَ فَقَالَ أَوْ تَدْرِي لِمَ صَارَ لَا بَأْسَ بِهِ قُلْتُ لَا وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ لِأَنَّ الْمَاءَ أَكْثَرَ مِنَ الْقَدْرِ. (ابن بابویه ۱۳۸۵ ش، ج ۱؛ ص ۲۸۷)

اگر به تعلیلی که در این روایت وارد شده دقت کنید بدون شک تصدیق خواهید کرد که این بیان کاملاً عقلایی بوده و ناظر به همان ارتکازی است که مردم درباره آب و نحوه نجس شدن آن دارند. در این روایت، امام راوی را کنجکاو می کند و سپس علت حکم را می گوید. در این گونه موارد، بی شک امام در مقام بیان قاعده کلی است. گذشته از نحوه بیان، امام می داند که راوی در مقام عمل به این تعلیل است؛ یعنی راوی می اندیشد که وقتی امام، ملاک را روی کثرت و غلبه آب بر نجاست بردند، پس در همه جا این قاعده جریان دارد. این مثال از بهترین نمونه های بیان علل احکام است و اگر کسی آن را نپذیرد، باید باب علل احکام را ببندد. لذا توجیهی که صاحب جواهر در مورد این روایت دارد به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. ایشان می فرماید در این جا احتمال دارد این تعلیل ناظر به بیان یک قاعده کلی نمی باشد، بلکه ممکن است فقط مربوط به آب استنجا باشد. به این بیان که امام فرموده: آیا می دانی چرا لباس نجس نمی شود؟ به این علت که آب استنجا بیشتر از نجاست است. یعنی اکثر بودن آب، در باب استنجا موضوعیت دارد. در

نتیجه تمام چیزی که از این روایت می‌توان استفاده کرد طهارت غسله در استنجا است نه چیز دیگر. و این اخص از مدعای طرف مقابل است. (نجفی ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱، ص: ۱۱۴)

گویا در این جا خلطی بین مسائل تبعدی و عقلایی شده است. درست است که بسیاری از تعلیل‌های وارد در امور تبعدی قابل استفاده نیست، ولی اگر مسأله‌ای از اساس عقلایی بود تعلیل‌هایی هم که در مورد آن وارد شده ناظر به مسائل عقلایی بوده و طبیعتاً قابل استفاده می‌باشد. علت آن نیز ارتکازی است که عقلاً در برخورد با تعلیل‌های وارد در کلام دیگران دارند. اگر کسی در موردی سخن می‌گوید که مخاطبش دارای ارتکازات روشنی از آن است و در آن فضا تعلیلی می‌آورد مخاطبش از آن تعلیل استفاده خواهد کرد. این برخوردی است که همه عقلاً با این مسأله می‌کنند و اگر شارع راضی به این مسأله نبود باید بیان می‌کرد و جلوی این برداشت را می‌گرفت.... در حالی که چنین منعی از آن در روایات ما نبوده و برعکس همان‌گونه که در روایت محل بحث گفتیم امام از این ارتکاز استفاده می‌کند.

استفاده از دلوی که عذره در آن افتاده بود

یکی از اصحاب امام صادق می‌گوید با حضرت بودیم، هنگام نماز شد، امام دلوی را برای آب کشیدن به چاه انداخت، هنگامی که آن را بیرون کشید مقداری مدفوع انسان درون دلو بود، امام کمی از آب آن دلو را بیرون ریخت و با مابقی وضو گرفت:

عَنْ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَائِطٍ لَهُ فَخَضِرَتِ الصَّلَاةُ فَتَنَحَّجَ دَلْوًا لِلْوُضُوءِ مِنْ رَكْبِي لَهُ فَخَرَجَ عَلَيْهِ قِطْعَةُ عَذْرَةٍ بِإِسْرَةٍ فَأَكْفَأَ رَأْسَهُ وَ تَوَضَّأَ بِالْبَاقِي. (شيخ حر عاملی ۱۴۰۹ق، ج ۱؛ ص ۱۵۴)

این روایت یکی از روشن‌ترین روایاتی است که دلالت بر عدم تنجس آب قلیل به صرف ملاقات با نجس می‌کند؛ چرا که اگر نجس می‌شد امام از آن استفاده نمی‌کرد.

اما شیخ طوسی در توجیه این روایت چنین می‌فرماید:

فَيَحْتَمِلُ هَذَا الْحَبْرُ شَيْئَيْنِ أَيْضاً أَحَدُهُمَا مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الْحَبْرَيْنِ مِنْ أَنَّ يَكُونُ الْمُرَادُ بِالرَّكْبِيِّ الْمَصْنَعِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ الْمَاءُ الْكَثِيرُ وَ الثَّانِي أَنَّ تَحْمَلَ الْعَذْرَةَ عَلَى أَنَّهَا كَانَتْ عَذْرَةً مَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ وَ ذَلِكَ لَا يُنَجِّسُ الْمَاءَ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

(طوسی ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص: ۴۳)

یعنی در این روایت دو احتمال وجود دارد، یا منظور از عذره همان عذره انسان است و سؤال درباره آب آن دلو نیست بلکه درباره رکی است و رکی به معنای چاه نیست (ایشان قائل به نجاست آب چاه، به صرف افتادن نجاست در آن، بوده اند) بلکه منظور از آن، جایی است که آب زیادی در آن باشد که با افتادن عذره در آن، نجس نمی شود مگر این که متغیرش کند. و یا این که سؤال از آبی است که در آن دلو است که در این جا باید در مفهوم عذره تصرف کرد، به این گونه که بگوییم منظور از عذره، عذره انسان نیست بلکه مقصود، عذره مأکول اللحم بوده که اصلا نجس نیست.

اگر یک بار دیگر روایت را بخوانید برایتان واضح می شود که سؤال در مورد آب دلو است نه رکی. هر چند رکی نیز در لغت نامه ها به معنای چاه است. پس توجیه اول ایشان از ظاهر روایت دور است. اما در مورد توجیه دوم ایشان باید گفت اولاً واژه عذره در هیچ لغت نامه ای به معنای عذره غیر انسان نیامده لذا این توجیه بسیار بعید است. ثانیاً وقتی دست به چنین توجیهاتی می زنیم که ادله قطعی بر نجاست آب قلیل ملاقی با نجس داشتیم و این روایت مخالف با ادله قاطع آن بود. در حالی که این چنین نیست و به نظر ما ادله عدم نجاست آن قوی تر است. پس ما دلیلی بر این توجیه نداریم.

صاحب جواهر علاوه اشکال دیگری نیز مطرح می کند، می فرماید در روایت تصریح نشده که عذره درون آب دلو افتاده بوده!

و أما خبر أبي مریم [كنت مع أبي عبد الله عليه السلام في حائط...]: ... عدم نصوصية الرواية في كونها في الماء. (نجفی ۱۴۲۱ هـ قف ج ۱، ص: ۱۱۴)

با رجوع به متن روایت، ضعف این اشکال روشن می شود. به نظر شما چرا امام مقداری از آب دلو را بیرون ریخت؟ آیا به خاطر این که نجاستی نه به آب، بلکه با دلو برخورد کرده بود؟!

موش مرده ای که در راویه افتاده

زراره از امام می پرسد موش یا پرنده کوچک مرده ای در راویه افتاده است، باید چکار کنیم؟ امام می فرماید اگر از هم پاشیده است از آب آن استفاده نکنید، نه برای وضو و نه برای خوردن، در

غیر این صورت استفاده از آن بلامانع است. سپس امام از مورد سؤال عدول کرده و به صورت کلی می فرماید: این حکم شامل جره و حب و قربه و امثال این ها نیز می شود. و در نهایت می فرماید اما اگر آب بیشتر از راویه بود نجس نمی شود چه آن موش مرده، متفسخ شده باشد یا نه، مگر این که بوی آب را تغییر دهد.

عَنْ حَرِيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَأَيْتَهُ مِنْ مَاءٍ سَقَطَتْ فِيهَا فَارَةٌ أَوْ جُرْدٌ أَوْ صَعْوَةٌ مَيْتَةٌ قَالَ إِذَا تَفَسَّخَ فِيهَا فَلَا تَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا وَ لَا تَتَوَضَّأُ وَ صَبَّهَا وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ مُتَّفَسِّخٍ فَاشْرَبْ مِنْهُ وَ تَوَضَّأْ وَ اطْرَحِ الْمَيْتَةَ إِذَا أُخْرِجَتْهَا طَرِيَّةً وَ كَذَلِكَ الْجُرَّةُ وَ حُبُّ الْمَاءِ وَ الْقَرِيَّةُ وَ أَشْبَاهُ ذَلِكَ مِنْ أَوْعِيَةِ الْمَاءِ قَالَ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع إِذَا كَانَ الْمَاءُ أَكْثَرَ مِنْ رَأْيَتِهِ لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ تَفَسَّخَ فِيهِ أَوْ لَمْ يَتَّفَسَّخْ إِلَّا أَنْ يَجِيءَ لَهُ رِيحٌ يَغْلِبُ عَلَى رِيحِ الْمَاءِ.
(طوسی ۱۴۰۷ ق، ج ۱؛ ص ۴۱۲)

منظور از راویه که در اول روایت آمده، آب کمتر از کر است، به این علت که اولاً می دانیم اگر موش مرده ای در آب کر متفسخ شده باشد مادامی که آن را متغیر نکند، استفاده از آن آب مشکلی ندارد در حالی که امام می فرماید در این صورت از آن استفاده نکن. ثانیاً امام در ادامه می فرماید اگر آب بیشتر از راویه بود و دقیقاً از ادبیاتی استفاده می کند که درباره کر استفاده می شود، پس معلوم می شود که در صدر روایت از آب قلیل سؤال شده است. حتی اگر کسی این دو بیان را نپذیرد در ادامه روایت امام فرمود این حکم در مورد قربه نیز جاری است و قربه، قطعاً به اندازه کر نیست. نکته دیگر که در مورد متن روایت باید توجه کرد این است که لزوماً تفسخ موش به معنای تغیر آن آب نیست؛ چرا که راویه اگر چه قلیل است اما آب نسبتاً زیادی است و موش نیز حیوان کوچکی است و حتی اگر متفسخ هم شود، موجب تغیر آن نمی شود. پس این که امام دستور اجتناب می دهد به خاطر تغیر آن نیست.

تنها مطلبی که باقی مانده، این است که در این روایت تفصیلی هست که در روایات دیگر نیست. امام در این جا بین تفسخ و عدم تفسخ فرق گذاشته. در حالی که در بقیه روایات این تفصیل وجود ندارد و حتی اگر تفسخی هم نبود امام دستور به اجتناب از آن می دهد. به نظر می رسد درست است که به صورت کلی اگر موش مرده یا هر نجاستی در آب قلیل بیافتد استفاده از آن مکروه است، اما اگر آن آلودگی در آب متلاشی شود کراهت بیشتری خواهد داشت و امام در

این روایت به دنبال القاء چنین مطلبی است که کاملاً عقلایی می باشد.

اما شیخ طوسی این روایت را این چنین توجیه می کند: منظور از روایه این است که آن آب به اندازه کر بوده، و وقتی آب به اندازه کر بود نجس نمی شود و استفاده از آن مانعی ندارد پس این که امام فرمود اگر متفسخ بود از آن نخور و وضو نگیر به خاطر تغییری است که از متلاشی شدن موش به وجود آمده است. و روشن است که اگر آب کر هم متغیر شود نجس می شود. و همین مطلب در مورد جره و حب و قربه نیز وجود دارد و اگر کسی بگوید قربه قطعاً قلیل است، می گوئیم درست است که این ظروف قلیلند اما در روایت نیامده که اگر موش مرده ای در "یک قربه" آب افتاد... بلکه ممکن است سؤال در مورد چند قربه آب باشد که در یک جا جمع شده اند. (طوسی ۱۴۰۷ ق، ج ۱؛ ص ۴۱۲)

با توضیحی که دادیم روشن شد که منظور روایت تغیر نیست، اما این که شیخ فرمودند در روایت که نیامده موش مرده‌ای درون یک قربه افتاده بسیار بیان عجیبی است و چنین برداشت‌هایی از روایات روا نیست؛ چرا که راوی غیر از این نمی‌فهمد که اگر موش مرده‌ای در قربه‌ای بیافتد... صاحب جواهر نیز به این روایت اشکالاتی گرفته است که عبارت اند از: یک: این روایت ضعیف السند است. دو: روایه ظرف بزرگی است که با شتر حمل می شده و به صورت طبیعی به اندازه کر بوده است. ولی در این روایت از روایه ای سؤال شده که کمتر از کر است! سه: تفصیلی در این روایت وارد شده است که قائلین به عدم تنجس آب قلیل قائل به آن نیستند. چهار: نمی توان تفسیح را حمل بر تغیر کرد... (نجفی ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱، ص: ۱۱۳)

اما در جواب به این چهار اشکال باید گفت:

یک: اما در مورد اشکال سندی باید گفت که عدم نجاست آب قلیل به صرف ملاقات، همچنان که گفتیم در ضمن روایات متعددی به استفاضه رسیده است و در این صورت، این تدقیقات در مورد سند جایی ندارد. اما با این حال به بررسی اشکالی که به این حدیث گرفته اند نیز می پردازیم. ظاهراً این که ایشان به سند حدیث مذکور اشکال می گیرند همانطور که محقق سبزواری (سبزواری ۱۲۴۷ ه ق، ج ۱، ص: ۱۲۵) گفتند به خاطر "علی بن

حدید" می باشد؛ چرا که شیخ طوسی ایشان را تضعیف کرده است. در حالی که یکی از راه‌هایی که ما به ثقه بودن یا نبودن کسی اطمینان می‌کنیم این است که بررسی کنیم که چه کسانی از ایشان روایت نقل کرده‌اند. از همین رهگذر وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم در حدود ۲۲ نفر از ایشان حدیث نقل کرده‌اند که اکثر این بزرگواران به تعبیر علمای رجال "امامی ثقه جلیل" می‌باشند. از جمله این افراد می‌توان از این بزرگان یاد کرد: الحسین بن السعید، احمد بن محمد بن خالد البرقی، احمد بن محمد بن عیسی‌اشعری، سعد بن عبدالله قمی، علی بن مهزیار، محمد بن الحسین بن ابی‌الخطاب. مخصوصاً می‌توان از محمد بن ابی‌عمیر نام برد که به تعبیر علمای رجال از اصحاب اجماع می‌باشد که "لایروی و لایرسل الا عن ثقه" و وقتی که شخصیتی مانند ابن‌عمیر از علی بن حدید نقل روایت می‌کند، بدان معناست که وی را ثقه می‌دانسته.

دو: درست است راویه معمولاً به اندازه‌ی که بوده اما باید توجه داشت دلالت الفاظ بر معانی خود دلالت عقلی نیست که از آن جدا نشود. بلکه اگر قرینه‌ای وجود داشت به راحتی می‌توان از آن دست برداشت و در معنای دیگری استفاده کرد و ادامه روایت قرینه‌ای بر این عدول است.

سه: بر فرض، تفصیلی که در این روایت است، اشکالی بر مبنای قائلین به عدم تنجس آب قلیل باشد، بالاخره کسانی هم که قائل به نجاست آن هستند باید توجیهی برای مفاد آن داشته باشند. در بحث‌های علمی همین که شخص بتواند در دلیل طرف مقابل خدشه‌ای وارد کند کافی نیست؛ چرا که ما در پی یک بحث جدلی نیستیم. ولی ایشان اصلاً در این باب سخنی به میان نیاورده و فقط می‌فرمایند: "... وکیف کان، فهی ضعیفه السند متروکه الظاهر".

چهار: در مورد اشکال چهارم نیز چون سخن گفته‌ایم، تکرارش نمی‌کنیم.

ظرفی که سگ از آن آب خورده

به خاطر این که در زمان‌های قدیم از سگ‌ها بیشتر استفاده می‌کردند به صورت طبیعی سؤالات

زیادی درباره تعامل با این حیوان از ائمه پرسیده شده است. یکی از سؤالاتی که مرسوم بوده خوردن سگ از ظرف آب مصرفی مردم بوده است. ابن مسکان می گوید از امام درباره وضو از ظرفی که سگ از آن خورده پرسیدم. امام در جوابم فرمودند اشکالی ندارد ولی اگر آب دیگری داشتی از آن استفاده نکن:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْوُضُوءِ بِمَا وَلَعَ الْكَلْبُ فِيهِ وَ السِّنُّورُ أَوْ شَرِبَ مِنْهُ جَلًّا أَوْ دَابَّةً أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ أَيْتَوْضَأُ مِنْهُ أَوْ يُعْتَسَلُ قَالَ نَعَمْ إِلَّا أَنْ يُجَدَّ غَيْرُهُ فَنَزَرَهُ عَنْهُ. (طوسی ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص: ۲۲۷)

این روایت (که بر اساس بررسی های انجام شده، صحیح می باشد) وجه جمعی است بین ادله ای که اجازه استفاده از آب قلیل ملاقی با نجس را می دهند و روایاتی که از آن منع می نمایند. امام اولای می فرماید می توانی از آن استفاده کنی اما اگر آب دیگری بود بهتر است از آن استفاده نکنی. لذا این روایت قرینه ایست بر این که روایات ناهی، تنزیهی می باشند. اما شیخ طوسی در مورد این روایت می فرماید: این روایت درباره آب کر وارد شده است به قرینه این که در روایات دیگری سؤال از سؤر کلب شده و در آن امام می فرماید اگر آب، زیاد بود نجس نمی شود! (طوسی (۱۳۹۰ ق) ج ۱، ص: ۲۰)، در حالی که در روایت هیچ قرینه ای که دلالت کند سؤال درباره آب کر بوده وجود ندارد، و به صرف این که در یک روایت دیگر در مورد این که سگی از آب کر خورده و سؤال شده دلیل نمی شود که در این جا نیز سؤال از آب کر بوده.

جنبی که ظرفی ندارد تا با آن آب بردارد

محمد بن میسر در روایتی صحیح، می گوید به امام گفتم شخص جنبی در راه به آب قلیلی می رسد و می خواهد غسل کند و دستانش آلوده به منی است و از طرفی هم ظرفی ندارد که با آن ظرف مقداری آب برداشته و دست خود را تطهیر کند. امام می فرماید دستانش را در آن آب فرو برده و بشوید سپس غسل کند چرا که خدا در دین خود حرجی قرار نداده است:

عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُيَسَّرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ الْجُنُبِ يَنْتَهِي إِلَى الْمَاءِ الْقَلِيلِ فِي الطَّرِيقِ وَ يُرِيدُ أَنْ يُعْتَسِلَ مِنْهُ وَ لَيْسَ مَعَهُ إِنَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ وَ يَدَاهُ قَدِرَتَانِ قَالَ يَضَعُ يَدَهُ وَ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يُعْتَسِلُ

هَذَا بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. (کلینی ۱۴۰۷ق، ج ۳؛ ص ۴)

اگر این آب نجس شده بود امام اجازه نمی داد در وقت ضرورت از آن استفاده کند بلکه منتقل می شد به بدل غسل یعنی تیمم. البته بعید نمی دانیم که شارع بگوید انتقال به تیمم بعد از این مرحله باشد. در این باره در ذیل روایاتی که در استفاده از آب قلیل ملاقی با نجس، بین مواقع ضرورت و غیر آن تفصیل داده اند، سخن خواهیم گفت.

در جواهر به استدلال به این روایت نیز اشکالاتی به این ترتیب مطرح شده است: یک: سند این روایت ضعیف است. دو: علاوه بر آن در روایت از واژه قدر استفاده شده و معلوم نیست به معنای نجاست باشد. سه: از طرفی هم این روایت موافق با عامه است و یکی از نشانه های این موافقت این است که در آن چنین آمده: دستت را در آب فرو ببر و وضو بگیر، سپس غسل کن. در حالی که به عقیده شیعه بر شخص جنب فقط غسل واجب است نه غسل و وضو. چهار: این اصطلاحات در زمان ما پیدا شده اند. درست است که در زمان ما و در لسان فقهای ما آب قلیل اصطلاحی است برای آبی که کمتر از کر است، اما این دلیل نمی شود که ما قلیل در روایت را هم به این معنا بگیریم. پنج: از این روایت روشن است که امام به خاطر ضرورت چنین اجازه ای داده است. و با توجه به امر به وضو در آن، به نظر می رسد این ضرورت به خاطر تقیه بوده است. (نجفی ۱۴۲۱هـ، ج ۱، ص: ۱۱۳)

در جواب ایشان چنین می گوئیم:

یک: در بحث سندی علاوه بر مطالبی که گفتیم در این جا نیز مطالبی بیان می کنیم. وقتی سند این روایت را بررسی می کنیم می بینیم افرادی که در طریق آن واقع شده اند کسانی هستند مانند عبدالله مسکان و عبدالله بن المغیره البجلی که هر دو از اصحاب اجماع می باشند و همچنین علی بن ابراهیم و محمد بن میسر که به تعبیر علمای رجال، امامی ثقه هستند. به نظر می رسد اشکالی که ایشان در زمینه سند این روایت گرفته است ناظر به "ابراهیم بن هاشم قمی" است و جهت آن نیز این است که در کتب رجالی قدح یا تعدیلی نسبت به ایشان وارد نشده. بنابراین مجهول است. اما باید گفت ابراهیم به هاشم شاگرد یونس بن عبدالرحمن می باشند و از روایتی است که

کثیرالروایه می باشد. کسی که در مجامع روایی شیعه، روایات زیادی از او نقل می شود به این معناست که برای دیگران قابل اعتماد بوده است. چگونه می توان باور کرد که علمای ما این همه روایت از ایشان نقل کرده اند اما اعتمادی به او نداشته اند؟! بهتر است ما نیز در مورد ایشان قضاوتی مانند علامه حلی داشته باشیم. ایشان در کتاب رجالی خویش چنین می فرمایند:

إبراهیم بن هاشم أبو إسحاق: القمي أصله من الكوفة و انتقل إلى قم و أصحابنا يقولون: إنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم و ذكروا أنه لقي الرضا عليه السلام و هو تلميذ يونس بن عبد الرحمن من أصحاب الرضا عليه السلام و لم أقف لأحد من أصحابنا على قول في القدر فيه و لا على تعديله بالتنصيص و الروايات عنه كثيرة و الأرجح قبول قوله. (حلی ۱۳۸۱هـ ق، ص ۴)

دو: راوی می گوید جنب شدم، در راه به آب قلیلی برخورد کردم، ولی وقتی می خواستم غسل کنم مشکلی داشتم، دستم آلوده بود... به نظر شما آلوده بودن شخص جنب که موجب سؤال او شده به چه معناست؟! آیا غیر از آلودگی منی چیز دیگری می تواند باشد؟!

سه: این روایت نه تنها موافق اهل سنت نیست بلکه مخالف آن هاست؛ چرا که خواهد آمد سه نفر از ائمه آن ها یعنی ابوحنیفه و احمد بن حنبل و شافعی قائل به نجاست آب قلیل شده اند و تفصیلی در این زمینه نداده اند. اما این که ایشان فرمود به قرینه این که در روایت امر به وضو گرفتن شده، لذا این روایت موافق با عامه است (با توضیحی که گذشت)، غفلتی است از جانب ایشان؛ چرا که واژه وضو را به معنای اصطلاحی آن گرفته است. در حالی که وضو در اصل به معنای وضاءت و حسن و جمال است و شستشو باعث رفع غبار و چرک شده و موجب جلا و جمال و زیبایی می گردد، برای همین در میان عرف به مطلق شستشو وضو گفته می شود:

و يقال: تَوَضَّأْتُ أَنْتَوَضُّوا تَوَضُّوا و وَضُوءاً، و أصل الكلمة من الوضاءة، و هي الحُسْنُ... و الوضاءة: مصدرُ الوضوءِ، و هو الحُسْنُ النَّظِيفُ. و الوضاءة: الحُسْنُ و النَّظَافَةُ. (ابن منظور ۱۴۱۴هـ ق، ج ۱، ص: ۱۹۵)

درست است که این لفظ به مرور زمان در معنای معروف خود اصطلاح شده، اما اگر قرینه ای باشد به راحتی می توان آن را در همان معنای لغوی و عرفی آن استفاده کرد. شیخ طوسی در این باره چنین می فرماید: انصراف این لفظ به معنای استعمالی آن، مربوط به جایی است که این لفظ تنها بیاید، اما اگر در جایی همراه با چیز دیگری باشد باید به حسب موارد معنا گردد. مثلاً اگر

گفته شود وضوی نماز گرفتم روشن است که به معنای اصطلاحی است ولی اگر گفته شود تَوَضَّاتٌ لِلطَّعَامِ به معنای این است که دستانم را شستم. یعنی اگر قرینه روشنی باشد این لفظ در همان معنای لغوی خود نیز استفاده می‌شود. (طوسی ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص: ۱۴)

در روایتی می‌خوانیم:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ بِنْتِ الْإِبْرَاهِيمِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ رَأَيْتُ أَبِي صَ وَ قَدْ رَعَفَ بَعْدَ مَا تَوَضَّأَ دَمًا سَائِلًا فَتَوَضَّأَ.
(طوسی ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص: ۱۳)

توضاً دوم به چه معناست؟ آیا به معنای آن است که جریان خون، مبطل وضو بوده و موجب وضوی جدیدی می‌شود؟ یا این که مقصود از آن شستشو است. یعنی امام پس از وضو، خونی را بر اعضای مبارک دیدند و آن را شستند. بیان دوم، با روایاتی که موجبات وضو را شمرده‌اند، سازگاری تامی دارد. زیرا در هیچ کدام از آن‌ها، جریان خون مبطلات شمرده نشده است. در روایت مورد بحث نیز کاملاً روشن است که امام می‌فرماید دستانت را در آب فرو ببر و آن‌ها را شستشو بده و از آلودگی منی پاکش کرده، سپس غسل کن....

چهار: در این که قلیل برای ما اصطلاح شده.... توجه به دو نکته راه‌گشاست: یکم: باید توجه کرد که آب قلیل و آب کثیر معانی کاملاً عرفی داشته و از اختراعات شارع نیست. تنها اتفاقی که در شرع افتاده این است که به خاطر منضبط کردن آن، مقدار خاصی را برای کثیر، مشخص نموده. دوم: از نگاه شارع مقداری از آب، قلیل شمرده شده است که در نگاه عرف قلیل نیست. اگر مقدار کم اما معتناهی از آب کر کمتر باشد از نگاه شارع قلیل است در حالی که عرف به آن نیز کثیر می‌گویند. با توجه به این دو نکته سخن صاحب جواهر در تأیید ماست؛ چرا که در نگاه مخاطبین روایت، به آبی که واقعا کم است قلیل اطلاق می‌شود و به اصطلاح به قدر متیقن از قلیل، اطلاق می‌کنند. پس استدلال به این روایت صحیح بوده و اشکالی به آن نیست.

پنج: این که در این جا ضرورتی هست شکی نیست. او ظرفی نداشته تا دستانش را تطهیر کند به همین جهت امام فرموده دستانت را در آن فرو ببر... اما همان طور که گذشت این ضرورت غیر از تقیه است. در مورد امر به وضو نیز سخن گفتیم و نیازی به تکرار آن نیست.

روایت استقاء در طریق مکه

روایت دیگری که می‌توان از آن برای عدم تنجس آب قلیل استفاده کرد روایت علی بن حدید است:
 أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَدِيدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي طَرِيقِ مَكَّةَ فَمَرْنَا إِلَى بَيْتِ فَاسْتَمَى غُلَامٌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع دَلُوا فَمَجَّحَ فِيهِ فَأَرْتَانِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَرَفَهُ قَالَ فَاسْتَمَى آخَرَ فَمَجَّحَتْ فِيهِ فَأَرَتْهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَرَفَهُ قَالَ فَاسْتَمَى الثَّلَاثِ فَلَمْ يَخْرُجْ فِيهِ شَيْءٌ فَقَالَ صُبَّهُ فِي الْإِنَاءِ فَصَبَّهُ فِي الْإِنَاءِ.
 (طوسی ۱۴۰۷ ق، ج ۱؛ ص ۲۳۹)

ظاهر روایت طوری است که در نگاه اول به ذهن می‌زند این روایت برای عدم تنجس آب قلیل نیست بلکه دلالت بر عکس آن دارد، چرا که دوبار اول که درون آن دلو، موش بود امام از آن استفاده نکرده و دستور داد آن را دور بریزد. اما اگر کمی دقت کنید متوجه می‌شوید که امر به دور ریختن در این روایت، یک امر تنزیهی است و دلالتی بر نجاست آن ندارد. کسی را تصور کنید که با دلولی از چاه، آب می‌کشد، در هنگام آب کشیدن چه اتفاقی می‌افتد؟ آب از درون دلو به دیواره‌های دلو می‌پاشد، طناب و دستهایش خیس می‌شود و حتی گاهی آب به لباسش می‌پاشد... یعنی این امور از اقتضائات طبیعی این کار است. حتی اگر یک بار این کار را کرده باشید تمام این مطالب را تصدیق می‌کنید. در این فضا امام می‌فرماید آن را دور بریز. اگر واقعا نجس شده بود باید می‌فرمود دستانت را تطهیر کن و... در حالی که خبری از این حکم در روایت نیست و این بدان معناست که حکم به دور ریختن آب الزامی نبوده تا نجاست آب، از آن برداشت شود بلکه امام به صورت استحبابی این دستور را داده‌اند.

دلوی که از پوست خوک درست شده است

در روایتی صحیح، از امام در مورد آب کشیدن با دلوی که از پوست خوک ساخته شده می‌پرسند. امام در جواب می‌فرماید این کار هیچ اشکالی ندارد:
 عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي زَيْدٍ التُّهَدِيِّ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ جِلْدِ الْخِنْزِيرِ يُجْعَلُ دَلْوًا يُسْتَقَى بِهِ الْمَاءُ قَالَ لَا بَأْسَ. (طوسی ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص: ۴۱۴)

اگر شما جای آن راوی بودید چه چیزی باعث می شد این سؤال را از امام بپرسید؟ اگر می خواستید با آن دلو که از پوست خوک درست شده برای آبیاری درخت های باغتان استفاده کنید به ذهنتان می آمد که شاید اشکال داشته باشد...؟! آیا جز این است که سؤال وقتی برایتان پیش می آمد که یا خود می خواستید از آن آب استفاده کنید مثلاً برای خوردن یا شستشو، یا اگر هم برای درختان و... بود منشأ شبهه این می بود که بالاخره اگر با آن دلو آب بکشید آب به دستانتان، لباستان، اطراف چاه، طناب دلو... می پاشید و در صورت تنجس آن آب با مشکل روبرو می شدید؟ لذا نمی توان مانند شیخ طوسی این روایت را معنا کرد:

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ: الْوَجْهُ فِي هَذَا الْحَبْرِ أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِأَنْ يُسْتَقَى بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُ ذَلِكَ الْمَاءِ فِي الْوُضُوءِ وَ لَا الشُّرْبِ بَلْ يُسْتَعْمَلُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ سَقْيِ الدَّوَابِّ وَ الْبَهَائِمِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ. (طوسی، ۱۴۰۷ ق،

ج ۱، ص: ۴۱۳)

و همچنین نمی توان مانند صاحب جواهر گفت. ایشان درباره روایت محل بحث چنین می فرماید که در این جا، سؤال از اصل استفاده از چنین دلوی بوده هر چند از آب آن هیچ استفاده ای نکند حتی برای آب دادن به حیوانات...! (نجفی ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱، ص: ۱۱۴)، اما آیا واقعا سائل چنین دغدغه ای داشته که سؤال پرسیده؟ و...

آب کشیدن با دلوی که طنابش از موی خوک است

در روایتی صحیح، زراره به امام صادق می گوید با دلوی که طنابش از موی خنزیر است آب از چاه می کشند، آیا با آن می توان وضو گرفت؟ امام در جواب ایشان می فرماید اشکالی ندارد:

عَنْ ابْنِ رِبَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَبْلِ يَكُونُ مِنْ شَعْرِ الْخِنْزِيرِ يُسْتَقَى بِهِ الْمَاءُ مِنَ الْبُئْرِ هَلْ يُتَوَضَّأُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ قَالَ لَا بَأْسَ. (کلینی ۱۴۰۷ ق، ج ۳ ص ۷)

از نظر مشهور فقها، اجزای بی روح سگ و خوک نجس است. صاحب عروه در شمارش تعداد نجاسات، چنین می فرماید:

السادس و السابع الكلب و الخنزير البريان دون البحري منهما و كذا رطوباتهما و أجزاءهما و إن كانت مما لا تحله الحياة كالشعر و العظم و نحوهما. (یزدی ۱۴۰۹ ه ق، ج ۱، ص: ۲۶)

بنابر این مبنا دلالت این روایت بر عدم تنجس آب قلیل به صرف برخورد با نجس روشن است. به صورت طبیعی وقتی با دلوی از چاه، آب کشیده می شود طناب نیز با آب چاه تماس پیدا کرده و خیس می شود و هنگام بالا کشیدن آن قطرات آب از طناب به درون دلو می ریزد. اما با این حال امام اجازه می دهد که از آن آب وضو بگیرد.

صاحب جواهر در مورد این روایت می فرماید: اولاً وقتی می توانیم به این روایت استدلال کنیم که اجزای بی روح خوک را نجس بدانیم، ثانیاً این روایت هیچ دلالتی ندارد که آن طناب با آب دلو برخورد کرده باشد. (نجفی ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱، ص: ۱۱۳)

ناگفته پیداست ما نیز این روایت را بر مبنای مشهور آوردیم و الا به نظر ما نجاست موی خوک بسیار بعید است که باید در جای خود بدان پرداخت. علاوه بر این اگر قائل به نجاست موی خوک باشیم اصلاً نیازی نیست که حتماً خود طناب با آب دلو برخورد کند، بلکه همان طور که گذشت برخورد آن طناب با آب چاه طبیعی است و وقت کشیدن آن، قطراتی از طناب در دلو می ریزد و طبق مبنای مشهور، همین برای نجاست آب دلو کافی است.

روایاتی که بیانی عمومی دارند

در ذیل این عنوان به سه روایتی که بیان عام دارند اشاره می کنیم. همان گونه که گذشت این روایات همان نکات عقلی و عقلایی را بیان می کنند. نکات واضحی که با رجوع به خود و زندگی خود آن را تصدیق خواهید کرد:

یکم: روایت وسائل الشیعه

شیخ حر عاملی این روایت را از محقق نقل می کند:

جَعْفَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدِ الْمُحَقِّقِ فِي الْمُعْتَبَرِ قَالَ: قَالَ ع خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا عَيَّرَ لُونَهُ أَوْ طَعَمَهُ أَوْ رِيحَهُ. (شیخ حر عاملی (۱۴۰۹ ق) ج ۱؛ ص ۱۳۵)

مخصوصاً ابن ادریس با همه سخت گیری در مورد روایت و با وجود این که به اخبار آحاد عمل نمی کرده، در مورد این روایت ادعای تواتر کرده است:

و أَيْضًا قَوْلَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ الْمُنْتَفِقِ، عَلَى رِوَايَةِ ظَاهِرَةٍ، أَنَّهُ قَالَ: خَلَقَ الْمَاءَ طَهُورًا لَا يَنْجَسُهُ شَيْءٌ إِلَّا

ما غیر طعمه او لونه او رائحته. (حلی ۱۴۱۰ ه ق، ج ۱، ص: ۶۴)

و در مورد نقل های ابن ادریس در جواهر چنین آمده است:

...مع أنّ ابن ادریس لا ینبغی الطعن فی نقله. (نجفی ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱، ص: ۱۳۳)

اما با این حال، صاحب جواهر در جواب از استدلال به این روایت می فرماید این روایت عام است و با روایتی که خود ابن ادریس ادعای تواتر آن را نیز دارد یعنی "اذا كان الماء قدر کر لم یحمل خبثاً" تخصیص می خورد (نجفی ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱، ص: ۱۱۲).

اما باید گفت: یکی از آفت های تفسیر متن، نگاه ریاضی به آن است. تفسیر متن از قبیل مسائل ریاضی یا فلسفی نیست که هیچ انعطافی نداشته باشد. این که بدون توجه به قرائن بگوییم یکی از این عبارات عام است و دیگری خاص، لذا عام با خاص تخصیص می خورد، از همین قبیل است. یکی از نکاتی که در این جا مورد غفلت قرار گرفته، این است که بعضی از عبارت های عام، به گونه ای هستند که اساساً قبول تخصیص نمی کنند و به تعبیر فقها، آبی از تخصیص اند. به عنوان نمونه یکی از مواردی که این چنین است، جایی است که متن مورد نظر، ناظر به یک قاعده عقلی باشد. مثلاً اگر شارع بگوید مذمت و عقاب بدون بیان قبیح است، می گوییم این تعبیر آبی از تخصیص است، لذا اگر روایتی دیدیم که مفاد آن عقاب بدون بیان است، آن را تأویل کرده و در صورتی که نتوانستیم آن را تأویل ببریم، طرحش می کنیم.

روایت مورد بحث ما نیز از مواردی است که ابای از تخصیص دارد. به این بیان که لسان روایت به گونه ای است که اجازه تخصیص نمی دهد. می فرماید خداوند آب را چنین آفریده که تا متغیر نشده قابلیت استفاده را از دست نمی دهد. یعنی حضرت ناظر به تکوین آب چنین می فرماید. لذا به راحتی نمی توان آن را تخصیص زد. به همین جهت برای تخصیص آن نیاز به روایاتی است که خیلی صریح در مطلب بوده و تأویل بردار نباشند. و بر فرض وجود روایات صریح، آن روایات، معارض نداشته باشند؛ چرا که در این صورت نمی توان به وسیله روایات خاص، این عمومات را تخصیص زد. بلکه عمومات و روایات خاصی که موافق با آن ها هستند ترجیح داده می شوند.

علاوه بر این، نکته حائز اهمیت، این است که به خاطر انس مخاطبین این سخن با آب قلیل به گونه ای که سروکار آن ها معمولاً با آب قلیل بوده، وقتی این روایت را می شنوند به صورت طبیعی ذهنشان به آب قلیل منصرف می شود؛ چرا که آن ها با آب قلیل زندگی می کردند. به همین خاطر اگر آن ها روایات تنجس آب قلیل را شنیده بودند و فهمشان از آن ها تنجس بود این بیان حتما استبعادی در ذهن آن ها ایجاد کرده و آن ها را وادار به سؤال از حقیقت امر می کرد، و اگر هم مخاطب این جمله روایات دیگر را نشنیده بود و امام مخالف چنین برداشتی بود باید او را با آوردن قیدی یا... آگاه می کرد و گرنه القاء به جهل می شد که با شأن امام سازگاری ندارد. ولی در روایت شاهد بازتاب هیچ یک از این مطالب نیستیم. اما این که رابطه این روایت با روایتی که صاحب جواهر ذکر کرده است چیست، در ادامه خواهد آمد.

تنها نکته ای که در مورد این روایت وجود دارد این است که ابن ابی جمهور این روایت را چنین نقل می کند که از پیامبر درباره چاه بضاعه پرسیدند و پیامبر چنین فرمود:

وَ قَالَ ص وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ بئرِ بَضَاعَةَ خُلِقَ الْمَاءُ طَهُورًا لَا يُنَجِّسُهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا عَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعَمَهُ أَوْ رِيحَهُ. (ابن

ابی جمهور ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص: ۱۵)

و ممکن است کسی با توجه به این فقره بر استدلال به این روایت، خدشه وارد کرده و بگوید این روایت درباره کلی آب ها نیست بلکه با توجه به صدر آن، سؤال در مورد آب چاه بوده و ما می دانیم آب چاه تا متغیر نشود پاک است. پس نمی توانید این روایت را دلیلی بر عدم تنجس آب قلیل قرار دهید.

در جواب از این اشکال می گوئیم:

یک: همچنان که گذشت محقق و ابن ادریس این روایت را بدون فقره اول آورده اند. در حالی که همه بر دقت محقق معترفند و همچنین سخت گیری ابن ادریس در مورد نقل روایت مشهور است و عبارت صاحب جواهر در مورد نقل او را مشاهده کردید که لا یطعن فی نقله.
دو: درست است که سؤال راوی درباره چاه بوده اما جوابی که حضرت داده اند کاملاً یک بیان قاعده ای است و حصر آن به مورد سؤال دلیل می خواهد. مانند این که فرزندی از پدرش

بپرسد با فلانی رفاقت کنم یا نه؟ و او در جوابش می‌گوید با طلبه رفاقت کن. آیا فرزندش این تعلیل را منحصر در مورد سؤالش می‌داند یا برایش خیلی روشن است که پدرش قاعده ای سخن گفته؟ در این جا نیز راوی در مورد چاه بضاعه می‌پرسد و پیامبر در جوابش می‌فرماید خداوند آب را (فارغ از این که کم باشد یا زیاد) طوری آفریده که تا متغیر نشده می‌توان از آن استفاده کرد و با توجه به این که او بسیار با آب قلیل مأنوس بوده حتماً به آن منتقل شده است....

دوم: روایت مستدرک

در مستدرک الوسائل چنین آمده:

ابنُ أَبِي جُمهُورٍ الْأَحْسَائِيُّ فِي دُرَرِ اللَّائِلِي الْعِمَادِيَّةِ، زُوِي مُتَوَاتِرًا عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ ع أَنَّ الْمَاءَ طَاهِرٌ لَا يُنَجِّسُهُ إِلَّا مَا عَيَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعْمَهُ أَوْ رَائِحَتَهُ. (نوری ۱۴۰۸ق، ج ۱ ص: ۱۸۵)

دلالت این روایت نیز مانند روایت پیشین است لذا از توضیح آن صرف نظر کرده و به اشکالاتی که صاحب جواهر درباره آن مطرح می‌کند می‌پردازیم. ایشان می‌فرمایند: یک: این روایت در کتب اخبار نیست و فقط به صورت مرسل در بعضی کتب نقل شده است و همین برای ضعف آن کافی است.

دو: چگونه ادعای تواتر در مورد این روایت را بپذیریم در حالی که بسیاری از روایات بر خلاف آن هستند.

سه: بین قدما و متأخرین از علما، نجاست آب قلیل معروف بوده.

در تأیید ایشان می‌توان به اجماعی که سید مرتضی ادعا کرده استناد کرد. ادعای اجماع از سیدمرتضی که از قدماست، فضای حاکم بین قدما از علما را نشان می‌دهد و این از مسائل بسیار مهم است. می‌فرماید:....إذا وقعت النجاسة في ماء يسير نجس، تغير بها أو لم يتغير... و الحجّة في صحة مذهبنا: إجماع الشيعة الإمامية، و في إجماعهم عندنا الحجّة. (شريف مرتضی ۱۴۱۷ ه ق، ص ۶۷)

چهار: این روایات عموماتی هستند که با ادله انفعال آب قلیل تخصیص می‌خورند.

پنج: در نهایت اگر کسی این اشکالات را نپذیرد می‌گوییم درباره این روایات ادعای تواتر شده. اما در مقابل آن، ادعای اجماع بر نجاست آن داریم. و ادعای تواتر یک روایت بالاتر از ادعای اجماع بر خلاف آن روایت، نمی‌باشد. (نجفی ۱۴۲۱ ه ق، ج ۱، ص: ۱۱۲)

این در حالی است که:

یکم: اگر این روایت به صورت مرسل نقل شده آسیبی به استدلال به آن نمی‌زند. چرا که به مضمون همین روایت، روایات دیگری نیز هست مانند روایت خلق الله الماء طهورا و روایتی که بعد از این روایت خواهد آمد و همچنین همه روایاتی که دلالت بر عدم تنجس آب قلیل می‌کنند. علاوه بر این، همانگونه که خود ایشان تصریح می‌کنند ابن ابی عقیل که از قدماست در مورد این روایت ادعای تواتر می‌کند و این مطلبی نیست که بتوان از آن چشم پوشید.

دوم: این که در مقابل این روایت، روایات زیادی هست دلیل بر عدم صدور این روایت از امام نمی‌شود. در بسیاری از ابواب فقهی، روایات معارض وجود دارد که علت این تعارض می‌تواند تقیه یا اختفاء قرائن یا بدفهمی راوی یا هرچیز دیگری باشد. علاوه بر این در ادامه روایاتی که به ظاهر مخالف با این روایات هستند را می‌آوریم و در آن جا توضیح خواهیم داد که این روایات آن گونه که ادعا شده یکدیگر را نقض نمی‌کنند.

سوم: از آن جایی که علت معروف شدن نجاست آب قلیل در بین علما را می‌دانیم، بحث ما آسیبی نمی‌بیند. علما به خاطر نوع جمعی که بین روایات داشته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند. به تعبیری این اتفاق مدرکی است. اگر ما حتی در امثال این موارد که دلیل مشهور را می‌دانیم، نتوانیم از آن عدول کنیم، بدان معناست که عملا به بسته شدن باب اجتهاد تن داده ایم. پس ادعای اجماع برابر با ادعای تواتر این روایت نیست چرا که این اجماع مدرکی بوده و به تصریح علما فاقد ارزش علمی است.

چهار: در مورد تخصیص این روایت با ادله انفعال آب قلیل، در ذیل روایت قبلی، بحث کردیم لذا آن را تکرار نمی‌کنیم.

سوم: روایت دعائم

صاحب دعائم نیز روایت زیر را از پیامبر نقل کرده است:

وَ عَنْهُ ص أَنَّه قَالَ: لَيْسَ يُنَجَّسُ الْمَاءُ شَيْءًا. (ابن حیون ۱۳۸۵ق، ج ۱؛ ص ۱۱۱)

همه مطالبی که در توضیح روایات قبل گفتیم در این جا نیز می آید، لذا از توضیح مجدد آن خودداری می کنیم.

نتیجه

تا به این جا ادله اثباتی عدم تنجس آب قلیل بیان شد و در ضمن هر یک از ادله، اشکالاتی که از طرف علما به آن ها ایراد شده نیز پاسخ داده شد. اما بدیهی است که نتیجه کامل بعد از بیان ادله طرف مقابل و رد آن می باشد، که این مهم در شماره دیگری بررسی و ارائه خواهد شد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، ۱۴۰۵ ق، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة - قم، چاپ: اول.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م، علل الشرائع - قم، چاپ: اول.
۳. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، ۱۳۸۵ ق، دعائم الإسلام - قم، چاپ: دوم.
۴. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ه ق، لسان العرب، ۱۵ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت - لبنان، سوم.
۵. الازرقی، ابو الولید محمد بن عبدالله بن احمد، ۱۴۱۶ قمری، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ۲ جلد، دار الاندلس، بیروت.
۶. اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، ۲۰۰۴ م، مسالک الممالک (اصطخری)، لیدن. جلد ۱، دار صادر، لیدن افسر بیروت.
۷. حلّی، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، ۱۴۱۰ ه ق، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم.
۸. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ۱۳۸۱ ه ق، رجال العلامة الحلّی (خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال)، منشورات المطبعة الحیدریة، نجف اشرف، دوم.
۹. سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، ۱۲۴۷ ه ق، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، ۲ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، اول.
۱۰. شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ ق، نهج البلاغه (للصباحی صالح) - قم، چاپ: اول.
۱۱. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، ۱۴۱۷ ه ق، المسائل الناصریات، در یک جلد، رابطۀ

- الثقافة و العلاقات الإسلامية، تهران - ایران، اول.
۱۲. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول.
۱۳. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۹۰ ق، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار - تهران، چاپ: اول.
۱۴. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۷ ق، تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان) - تهران، چاپ: چهارم.
۱۵. عریضی، علی بن جعفر، ۱۴۰۹ ق، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها - قم، چاپ: اول.
۱۶. کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی، ۱۴۰۶ ه ق، الوافی، ۲۶ جلد، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، اصفهان - ایران، اول.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم.
۱۸. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، ۱۴۰۴ ه ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم.
۱۹. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، ۱۴۲۱ ه ق، جواهر الکلام فی ثوبه الجدید، ۷ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، اول.
۲۰. نوری، حسین بن محمد تقی، ۱۴۰۸ ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول.
۲۱. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، ۱۴۰۹ ه ق، العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ۲ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، دوم.